

برگردانِ روایتِ گونه

شاهنامهٔ فردوسی

به نثر

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

فهرست مندرجات

۱۱	پیشگفتار
۱۳	زندگینامه فردوسی
۱۹	مقدمه شاهنامه
۲۱	پادشاهی کیومرث
۲۲	پادشاهی هوشنگ
۲۳	پادشاهی طهمورث
۲۴	پادشاهی جمشید
۲۸	پادشاهی ضحاک
۳۲	پادشاهی فریدون
۳۷	پادشاهی منوچهر
۳۸	زادن زال
۴۱	داستان زال و رودابه
۵۱	زادن رستم
۵۴	پادشاهی نوذر
۵۸	پادشاهی زو
۵۹	پادشاهی گرشاسب
۶۰	پادشاهی کیقباد
۶۳	پادشاهی کیکاووس
۶۵	هفتخان رستم
۶۹	داستان جنگ هاماوران
۷۱	رفتن کاووس به آسمان
۷۲	جنگ هفت گردان
۷۴	داستان رستم و سهراب
۹۲	داستان سیاوش
۱۱۲	حوادث پس از کشته شدن سیاوش
۱۲۵	پادشاهی کیخسرو

۱۲۹	داستان فرود
۱۳۶	جنگ کاسه رود
۱۴۳	داستان کاموس گشانی
۱۵۸	داستان رستم با خاقان چین
۱۶۸	داستان اکوان دیو
۱۶۹	آغاز داستان
۱۷۲	داستان بیژن و منیژه
۱۷۹	داستان یازده رُخ
۱۹۱	داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب
۲۰۸	نومید شدن کیخسرو از جهاننداری و...
۲۱۳	پادشاهی لهراسپ
۲۲۰	پادشاهی گشتاسپ
۲۲۰	برگردان ابیات سروده دقیق شاعر
۲۲۸	پایان برگردان ابیات دقیق
۲۳۳	هفتخان اسفندیار
۲۴۳	داستان رزم رستم و اسفندیار
۲۶۷	داستان رستم و شغاد
۲۷۱	پادشاهی بهمن پسر اسفندیار
۲۷۳	پادشاهی هُمای چهرزاد
۲۷۶	پادشاهی داراب
۲۷۷	پادشاهی دارا
۲۸۲	پادشاهی اسکندر
۳۱۰	پادشاهی اشکانیان
۳۱۴	پیروزی اردشیر و کشته شدن اردوان
۳۱۶	داستان کرم هفتواد
۳۱۹	پادشاهی ساسانیان، پادشاهی اردشیر بابکان
۳۲۷	پادشاهی شاپور پسر اردشیر بابکان
۳۲۸	پادشاهی اورمزد شاپور
۳۲۹	پادشاهی بهرام اورمزد
۳۳۰	پادشاهی بهرام پسر بهرام
۳۳۱	پادشاهی بهرام بهرامیان
۳۳۱	پادشاهی نرسی
۳۳۲	پادشاهی اورمزد نرسی

- ۳۳۲ پادشاهی شاپور اورمزد ملقب به ذوالاکتاف
- ۳۳۸ پادشاهی اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذوالاکتاف
- ۳۳۸ پادشاهی شاپور پسر شاپور ذوالاکتاف
- ۳۳۹ پادشاهی بهرام پسر شاپور
- ۳۴۰ پادشاهی یزدگرد بزه گر (آئیم)
- ۳۴۶ پادشاهی بهرام گور
- ۳۷۴ پادشاهی یزدگرد پسر بهرام گور
- ۳۷۵ پادشاهی هرمز پسر یزدگرد
- ۳۷۵ پادشاهی پیروز پسر یزدگرد
- ۳۷۷ پادشاهی بلاش پسر پیروز
- ۳۸۰ پادشاهی قباد پسر پیروز
- ۳۸۴ پادشاهی کسری انوشیروان
- ۴۵۰ پادشاهی هرمزد
- ۴۷۸ پادشاهی خسرو پرویز
- ۵۳۹ پادشاهی قباد مشهور به شیرویه
- ۵۴۳ پادشاهی اردشیر پسر شیروی
- ۵۴۴ پادشاهی گراز که او را فرائین می گفتند
- ۵۴۵ پادشاهی بوراندخت
- ۵۴۶ پادشاهی آرمدخت
- ۵۴۶ پادشاهی فرخزاد
- ۵۴۷ پادشاهی یزدگرد شهریار

پادشاهی کیومرث

سخنسرایِ نامی ایران از گفتار دهقان، پژوهندهٔ نامهٔ باستان، چنین روایت کرده است که نخستین کس که رسم فرمانروائی و داشتن تاج و تخت آورد، کیومرث بود. آنگاه که آفتاب به برج بره رسید و ماهِ فروردین آغاز گشت و بهاران مایهٔ از سر گرفتنِ جوانی جهان شد، کیومرث نیز فرمانروائی آغاز کرد. منزلگاه او ابتدا کوهساران بود و تنپوش از پوستِ پلنگ داشت.

سی سال با شکوه تمام بر جهان فرمان راند. دَد و دام نزد او آرام گرفتند. گرنش و تعظیم آنان به شاه جهان مردمان را به پرستش و آیین و کیش رسانید.

کیومرث پسری داشت خردمند و خوبروی به نام سیامک که مایهٔ آرامشِ روان و آسایشِ جانِ پدر بود. شاه را دشمنی نبود جز اهریمنِ زشتکردارِ بداندیش که در آتش حسد و کینه می سوخت و در بدنهادی می بالید. بچه‌ای چون گرگ درشت اندام داشت و سپاهی گران. لشکر خویش گرد آورد و قصد به دست آوردنِ تاج و تخت شاه کرد، بسیار کس به وی پیوستند و او با همگان از نیتِ خود سخن گفت و پرده از راز دل برداشت و جهان را پرآوازهٔ خود ساخت. کیومرث را به خاطر نمی گذشت که در درگاهش دشمنی چنین سهمگین و درنده خوی باشد. اما سروش، فرشتهٔ پیام آور، بیدرنگ به نزد او آمد، به هیئت و شکل یکی از پریان، در حالیکه پوستِ پلنگی بر تن داشت و کیومرث را از نیتِ دیو نابکار و اعمالِ پسرِ بدنهادش آگاه ساخت.

سیامک چون بر این حال واقف گشت سپاه گرد آورد و تن را به چرم پلنگ پوشانید، چه آن روزگاران هنوز زره و جوشن را نمی شناختند. جنگ درگرفت و سیامک با اهرمن بچه درگیر شد. بچه دیو ناپاک چنگ زد و سر و تن شاهزاده را درهم نوردید و بر خاک افکند و جگرگاه او را از هم درید و او را بدین زاری و خواری تباه کرد.

کیومرث از مرگ پسر سخت غمگین گشت. از تخت فرود آمد و زار نالید. سپاهیان بر کشته سیامک گریستند و جامه‌ها به نشانه عزا سیاه کردند. سالی چنین با سوک و درد و گریه زیستند. آنگاه دگر بار سروش بر شاه فرود آمد و از او خواست تا از گریستن و زاری خودداری کند و سپاه‌گرد آورد و انتقام خون سیامک را از دیو وارونه کار بگیرد. فرزند سیامک هوشنگ که در پیش نیای خود چون فرزندی عزیز پرورش می‌یافت و با او چون وزیر و مشاوره رای می‌زد با لشکری گران نامزد جنگ با اهرمن گشت. سپاه او از آدمی و پری و پلنگ و شیر و دیگر درندگان فراهم آمده بود، با چنین لشکری روی به جنگ آورد. دیواناپاک با ترس و باک به مقابله آمد. درندگان و ددان در دیوان افتادند و هوشنگ همانند شیر بر دیو تاخت و او را گرفتار کرد و به بند کشید. پس به انتقام خون پدر سر از تنش جدا ساخت و با پیروزی از آن نبرد باز آمد.

کیومرث را روزگار پس از این انتقام‌گیری به سر آمد. برفت و جهان را از خود به میراث نهاد و راه سود بردن و بهره‌گرفتن از زندگانی را به دیگران آموخت اما خود از مایه خویش (عمر) خورد و آن را به پایان رسانید. آری جهان سراسر افسانه است، بد یا خوب، بر هیچ کس وفا نکند و با هیچ کس نماند.

پادشاهی هوشنگ

پس از مردن کیومرث فرزندان زاده او هوشنگ به شاهی رسید. تاج بر سر نهاد و چهل سال مُلک راند. چون به جایگاه بزرگی نشست مردمان را گفت: من فرمانروای هفت کشورم و به فرمان خدای توانا و دانا آماده عدالت گستری و بخشش هستم. پس به آباد کردن جهان پرداخت و داد و ورزید، آهن از سنگ جدا کرد و آن را سرمایه دیگر امور فنی قرار داد و با آهن پیشه آهنگری را بنیاد نهاد و تیشه و تبر و ارّه و دیگر افزارهای لازم از آن ساخت. سپس به آبیاری و جاری ساختن آب در جویها و رودها پرداخت و با روان شدن آبها کار کشتن و درو کردن و زرع و آغاز گشت و از این رهگذر همه کس توفیق یافت که از دسترنج خویش نان تهیه کند.

تا آن زمان خوردنی از میوه درختان بود و زندگی مردمان همانند دوران جدش کیومرث چنانکه باید سامانی نداشت. لباس از پوست جانوران و برگ درختان

داشتند، اما پرستش ایزد پابرجا و استوار بود.

آتش را از سنگ هوشنگ بیرون کشید، بدینگونه که روزی با گروهی در کوهسار می‌گشت، ناگاه مار سیاهی قوی و دراز اندام با چشمانی چون دو چشمه خون سرخ به حرکتی سریع پیش روی او آمد. هوشنگ سنگی برگرفت و بر مار افکند تا او را بکشد. مار به چالاکی پیش از فرود آمدن سنگ بجست و کشته نشد، اما از برخورد سنگ پرتاب شده بر سنگهای زمین جرقه آتشی پدیدار گشت و هوشنگ راز به دست آوردن آتش را دریافت. پس از آن هرکه آتشی می‌خواست آهن بر سنگ می‌زد و به دست می‌آورد. شاه خدای را سپاس گفت و به مردمان یادآور شد که این فروغ و روشنائی ایزدی است که پروردگار جهان ما را هدیه فرموده است. آن را محراب پرستش قرار داد، همانگونه که حَجْرُ الْأَسْوَدِ خانه کعبه محراب تازیان است. سپس شب هنگام جشنی ترتیب داد و آتش افروخت و نام آن جشن را «سده» نهاد.

متعاقب این واقعه جاندارانی چون گاو و گوسفند و خر را از گور و گوزن و آهو جدا کرد و آنها را به کار کشت و ورز گماشت و مردم را به پرورش و نگهداشت آنها سفارش کرد. پس از پوست نرم جانورانی چون سمور و قاقم و سنجاب جامه‌های نیکو ترتیب داد و سالهای چهلگانه سلطنت خود را در این کارهای خیر گذرانید و با نام نیک از این جهان به جهان باقی شتافت. با اینهمه چون مرگش فرا رسید لحظه‌ای مجال درنگ نیافت و این روش جهان فانی است که پیوسته مهر دائم و روی خوش با هیچ‌کس ندارد.

پادشاهی طهمورث

هوشنگ پسری داشت هوشمند. بر جای پدر بر تخت شاهی برآمد. بزرگان کشور را فرا خواند و گفت: تخت شاهی به من رسیده است، باید جهان را از بدیها پاک کنم و سپس در پادشاهی استوار و آسوده بنشینم. دست دیوان و شیاطین را کوتاه خواهم کرد و هر چه مایه سودمندی و بهره‌دهی است از جهان به دست خواهم آورد. پس پشم از پشت گوسفندان جدا کرد و رشتن به مردم آموخت و با کوشش از رشته نخها